

همایون نسب خود بی و ساطت و سایط بدانحضرت می پیوندد - و اکثر ازین
سلسله الذهب با کرامت ذات و صفات ولی یا ولی شعار بوده اند که
خلعت خلقت والی ایشان بطراز حسن مذهب و صلاح ظاهر و باطن
مطرز و مذهب است - و شیمه کریمه هر یک ازین جمع ذی شلن
به تهذیب مکارم اخلاق و تادیب بآداب و سنن انبیا علیه الصلوة
مؤدب و مهذب - از جمله ولی الاولیا سید جلال معروف به مخدوم
جهانیان که مرقد مطهر ایشان در قصبه ارچه واقع است - و همچنین
قطب السادات سید برهان الدین المشهور به قطب عالم که در موضع بنوة سه
کروهی احمد آباد آسوده اند - و سید اعظم سید محمد مشتهر بشاه عالم که روضه
متبرکه ایشان در مقام رسول آباد بظاهر احمد آباد سمت وقوع دارد - مجمل
جمله محاسن سپر این سید ستوده خصال نیکو محضر در مرتبه نیست که
مراتب آن تا روز حساب بشمار در آید - از جمله دقیق تجرد ظاهر و باطن
و عدم علاقه قلب بعلائق صوری و معنوی باوجود کمال جاه و جلال که
همانا سرمایه تعلق خاطر بدلبستگیهای گیتی باشد در درجه داشت که
ما فوق آن به تحت تصور خرد در نیاید - اولاً در طریق ایثار که مدار این سید
بزرگوار بر آن بود بنحوی ملکه راسخه داشت که باوجود آن مایه درآمد
کلی و منافع و مداخل عظیمه از رهگذر انعامات و اقطاع ابدی این
دولت کدها سرمدی و فتوحات و فتوحات اصحاب ارادت از کل خطه گجرات
و اکثر اهل اقطار آفاق همگی را بر ارباب استحقاق انفاق نموده خود بکرت
یک تهی و لب فانی تهی قناعت می کرد - و سایر فقرا و مساکین را از اطعام
عام و انعام خاص رتبه بر و بهره ورمی ساخت - از جمله در روز عرس
شاه عالم یعنی سرسال ارتحال آن مقتدای امم که زیاده بر یک لک آدمی
از شهر و فواحي در بقعه رسول آباد فراهم می آمدند خوان نوال بهمه

کس تا همه جا می کشید که فواضل آن از زلزله بندگان شره‌مند فاضل می آمد - منحصراً سخن هرچه از هر راه می رسید بر اینانی سبیل سبیل می نمود و تا حظه که بدان دسترس داشت در دبه و زنبیل مسافرو مجاور می ریخت - حضرت شهنشاہ گیتی پناه در مرتبه از ادراک برکت نقی مبارک آن سید جلیل القدر فیض یاب شده اند - نوبت نخستین در ایام بادشاهزادگی در خطه پاک احمد آباد و درم بار بوقتی که از دارالخیر اجمیر متوجه قرارگاه سرپر خلافت مصیر شده بودند و گزار موکب اقبال در طی راه بر احمد آباد افتاد - و چون جلوس همایون بمبارکی و فرخندگی وقوع یافت بغایر آنکه از عرض عارضة ضیق النفس عرصه حرکت بر ایشان تفک فضا شده بود ناچار خلف الصدق خود سید جلال را که هم اکنون برخی از احوال آن سید حمیده افعال علی التجمال گزارش پذیر خواهد شد بر سبیل ادای رسم تهنیت بدربار گیتی مدار فرستادند - و رحلت آن سید ملک صفات در هشتمین سال جلوس فرخنده فال مطابق سال هزار و چهل و پنجم هجری اتفاق افتاد - و سرود مغزوش در گنبد متصل بدروازا سمت غربی روضه حضرت شاه عثم سمت وقوع پذیرفت - و آن صاحب سعادات دایم بتاریخ ولادت خود بدین مصرع مشهور *

من و دست و دامان آل رسول

بر خورده بود - و سید جعفر نبیره اش خلف الصدق سید جلال تاریخ ارتحال جد امجد خود را سید محمد آخر التوینا یافته *

نقاوة آل کرامت صفات سید شریف الذات کریم الخصال سید جلال

شماہل کردار و گفتار این سید آرمیده اوضاع و حمیده اطوار همگی

مخایل کمال مراتب فضایل نفسانی و ملکات راسخه ملکی و خصایل کامله انسانیست - و آثار شرافت ذات و صفات که از سیمای حال آن زبده آل والا جلال چهره نماست دلیل است بر آن که فرع اصل اصیل کرامت انتساب امامت افتما است - باطنش بمبادی مآثر محموده و مفاخر ستوده آراسته و ظاهرش بصلاح و سداد و انواع حیثیت و استعداد پیراسته و اقسام علوم ظاهری و نون دانش رسمی آموخته و از منبع مقامات علیّه و سخنان بلند و مشرب از جمد مشایخ کبار مذاق عالی و ذریق سرشار اندوخته - آنگاه بانداز همت بلند آهنگ رفته رفته بر مراتب و مدارج و معارج اهل وصول و وجدان ترقی نموده باسرار استار این طایفه والا پی برده طریقه پیروی ارباب سلوک و عرفان کما ینبغی باقدام فرط ریاضت سپرده از محض استعداد ذاتی و قابلیت و هبّی بر سبیل ظفوره بمنازل عالیّه این طبقه علیّه رسیده - و باوجود این مراتب در باب تحصیل استعدادات جزئی که جمال صوری و کمال ظاهری مرد بالکلیه در استکمال فنون آنها منحصراست مثل حسن معاویره و لطف محافیره و طلاقت لسان و فصاحت بیان و ابواب مجالست و آداب مصاحبت ملوک خصوص سنجیدگی حرکات و سکونات و موزونیت طبع نکته سنج دقیقه یاب شمول نصیب و کمال نصاب دارد - و گاهی به تحریک انبساط طبیعت لطیف و اهتزاز سن شریف درر غرر اشعار ابدار عاشقانه عارفانه در سلک نظم انتظام می دهد - و چون سر رشته نسب این سلسله علیّه بسادات عالی حسب رضوی می پیوندد لهذا رضائی تخلص می کند - و از جمله اشعار شعری اشعار آن سید عظیم القدر رفیع المقدار باین سه رباعی درین مقام اختصار نمود *

رباعی

آن مایه که مهر او مرا مضطر داشت
وز خاک فراق بر سرم افسر داشت

چون پرده ز خورشید رخ خود برداشت
ناگه دیدم که در کلام سر داشت

رباعی

عشق است که گام دل و جان می شکند
عشق است که پیدا و نهان می شکند
عقلم آذر شده است و عشق ابراهیم
کیـن بنها می تراشد آن می شکند

رباعی

هرچند که چون روح مجرب باکم
آلوده و پایند جهان خاکم
مانند مهتاب پیمای همه کس
می افتسم و نور دیده افلاکم

این سید فرشته سرشت که مکرر بملازمت اشرف رسیده خواجه در آیام
حیات والد والا قدر و خواجه بعد از وفات آن قدسی صفات همواره بکمال
عفایت و مهربانی معزز بوده و به نور نهایت قرب انجمن حضور انور آنسرور
چهره اقبال مندی افروزنده شاهد قبول و اقبالش بزیور قبولیت و استعداد و
حلیه تهذیب روش سلوک و تادیب باداب ملازمت ملوک معالی
گشته و محامد صوری و مفاخر معنویش بی نهایت مقبول و مرغوب طبع
دشوار پسند آن حضرت آمده چنانچه مکرر بر زبان حق تبیان حقایق ترجمان
می آوردند که وجود سید جلال درین عهد سعادت مهد بسیار مغتنم است
و امروز کسی که همه جهات خصوص از رهگذر کرامت حسب و شرافت
نسب و مفاخر صوری و معنوی و مآثر ظاهری و باطنی شایان اعزاز و احترام

بادشاهی بوده قابلیت آن داشته باشد که بشرف محبت و قرب حضرت خلافت من حیث الاستحقاق مفاخر و مباهی گردد این سید جلیل الشان است ازین جهت که حضرت خلافت منزلات با خود قرار این معنی نمی دادند که آن مهذب آفریده جناب آفریدگار و برگزیده عنایات حضرت پروردگار یک لمح البصر از نظر اقدس دور باشد لاجرم نهم شعبان سنه هزار و پانجاه و دو بکمال مبالغه و نهایت تکلیف بقبول صدارت کل ممالک محروسه و تفویض منصب شش هزاری دو هزار سوار کامروائی سایر محتاجان جهان و نیازمندان روزگار گردانیدند *

ولادت آن سرحلقه رضیه رضویه و صاحب جلالت دینی و دنیوی در یازدهم ماه جمادی الثانیه از شهر سال هزار و سه هجری اتفاق افتاده - و عدد حروف لفظ وارث رسول بآن تاریخ موافق آمده - عمراً جمادی الاول بیست و یکم جلوس مبارک موافق هزار و پنجاه و هفت هجری ازین دار ملال به فسحت آباد جهان باقی انتقال نمود - از جمله مواهب و عواطف حق تعالی در حق این سید ارجمند اعطای آن گونه در فرزند سعادت مند است - اولین ستوده سیر فرشته محضر سید جعفر که در صورت و سیرت بعینه سید جلال است چنانچه بمقتضای الولد سرلابیه همانا مظهر جمال و کمال آن ستوده خصال است - بی تکلف آثار سداد و صلاح از لطافت ظاهرش که دلیل شرافت باطن است چون تجلی نور بر شایق طور فرغ ظهور می دهد - و مکارم اخلاق که لازم کرامت انوار است بر سلامت نفس و کرامت ذات و صفاتش براسنی و درستی ادای شهادت می نماید - دوم مظهر انوار تجلیات جلی با صدق حقیقی لفظ وای سید علی مخاطب به رضوی خان که پد قدرت خمیر فطرتش را از آب لطف خوبی فرشته بگل بهشت سرشته و طبع شریفش

بعفاف و صلاح و راستی و درستی انس تمام گرفته - و دیده از مطالعه مفسحه
 جمال و ملاحظه افوال و افعال آن سزوده خصال حیوان قدرت الهی می
 گردد - و از مشاهده سیمای والایش که بهست خصایل حمیده و شمایل
 پسندیده است این مدعا که خلق تابع خلق است بسرحد نبوت میرسد -
 این تعالی چون می خواست که رسم از و نیاز از گیتی بر افتد آن خازن
 جواهر اسرار دین و درات با صدر الصدور ممالک معجوسه گردانید *

قدوة اصحاب فنا اسوة ارباب بقا شیخ جلیل کبیر بندگی حضرت میان میر

آن پیشوای اهل سلوک و دعوت و منتدای خدایان ابدال و قبول
 دعد از طی مسنک تجرید، تفرید در مقام فزایی مطلق و نفی منسوا قدمی
 ثابت و اقامتی راسخ داشتند - و پس از قطع مسافت پر آفت
 سلوک پیمائی ترک دنیا و ما فیها و انقطاع از علایق قوی بیفوند
 هوس و هوا پی بسر منزل دعوت برده مجاورت کعبه وصل
 برگزیده بودند و در فنون علوم معقول و منقول کمال نبض اندوخته
 و در جمیع ابواب دانش رسمی بغایت مستحضر بودند - چنانچه
 اکثر دانشوران عهد برای حل مطالب مشکله بایشان رجوع می
 نمودند و در باب اطلاع بر حقایق و معارف متصوفه و اصطلاحات
 این طائفه خود بحد زرف بودند و اکثر عبارات فتوحات مکی شیخ
 الموحدین ابن عربی بخاطر داشتند و مفسحه مفسحه شرح فصوص الحکم
 حضرت مولوی جامی با از بر می خواندند - و سر رشته نسب آن عالی
 جناب بحضرت فاروق اعظم رضی اللہ تعالی عنہ اتصال دارد - و اسم ساری
 ایشان میر محمد است و در افوازه عوام و خواص باشند میان میر

اختصاص دارند - ولادت با سعادت ایشان در قصبه سیوستان از مضافات تهنه
 وقوع یافته - والدین و همشیره آن سر حلقه خداوندان حال و استقبال از اهل
 حال و قال و از کمال مرتبه مغای باطن صاحب کشف و کرامات بودند -
 آن پیر طریقت در عین عذوقان شباب از مولد خود پرتو وزرد مسعود
 بدار الساطنت لاهور گسترده در خاک پاک پنجاب نشو و نما نمودند و آن
 جا سلوک مسالک طریقت بروش سلسله عالیة قادریة اختیار کردند - از آن
 جا که دشمنی شهرت و دوستی گمفامی شیمه کریمه اصحاب کمال و شیوه
 ستوده اهل حال است چه عارف را با معروف بودن کاری نیست و شناسایی
 خدا را با شناسایی خلق نسبت بخود شماری فی الجرم مدتی متمادی
 همت بر طی این وادی گماشته حامل الذکر و مجهول القدر در زاریه خمول
 جا داشتند - چندانکه تا قرب چهل سال هیچ آفریده از حقایق احوال فرخنده
 مآل آن برگزیده عنایت حضرت آفریدگار خبردار نبوده مظهر اسم شریف
 الخفی و مصداق مصدرقه اولیای تعنت قبایی لا یعرفهم غیری بودند -
 عاقبت از آنجا که عشق و مشک پنهان نمی ماند جمعی که روایح
 معرفت بمشام جان شلن رسیده بود بو بدان گل سر سبد وجدان و گلدسته
 گلشن عرفان برده از صفوتکده قدس یعنی خلوت مقدس آن عرشی مکان
 کوسی مکان نفحات فیض استشمام نمودند - و در آن خرابه معموره که
 فی الحقیقت بیت العمور عالم حقایق و معارف بود پی بر سر این گنج
 خفی و خازن بل مخزن نقد توحید برده آن کفر مخفی را بر آوردند -
 مجمل از جمله خصایص آن اخص خواص مقربان درگاه این که مدت العمر
 پارسا بوده تاهل اختیار نه نمودند و نهایت مرتبه فقر و فنا و غایت مراتب
 غنا و استغنا داشته هیچ چیز از هیچکس نمی گرفتند مگر قلیلی از ملایمات
 نشاء بشریت که برسبیل تدرت بنا بر وجوب سد رمق و ستر عورت هنگام کمال

احتیاج از ممر حلال قبول می نمودند - و اهل دنیا را بدون ترک
 تعلق مطلقاً تلقین نمی کردند و صاحب تصرف تام بوده قدرت کلی
 بر ایصال اهل طاب بسر منزل مطلب داشتند - چنانچه هر صاحب
 سعادت می که بطریق ایشان سالک مسالک طریقت می شد زود بمقامات
 عالیه وصول یافتی - و در اواخر عمر غیرت معشوقی شاهد حقیقی دیده
 ایشان را از مشاهده غیر بر دوخته بیک بار در ظاهر و باطن معروض
 و مطلق خویشی ساخت - و چون آن آزاده علائق و آزاده تعلق محبت
 خلاق که مفتون تفهائی و دل بسته جدائی خویش و بیگانه بود آشنائی
 خواهش آن بیگانه داشت و کشاد خویشی در بستن در خلوت بر روی
 آمد و شد میده می داشت - چنانچه مضمون این منظومه - * فرد *
 چون تفهائم همذمسم یاد کسی است چون همذمفس کسی شوم تفهائم
 شمانان حسب حال ایشان شده بود - لهذا در مدت انزوا و اعراض از تعرض
 ماسوی قطعاً گوشه عزالت را از دست نداده پاشکسته کذب تفهائی می
 بودند و بزیارت درویشان چه جای دیدن مردم اهل دنیا و دخول در
 منازل ایشان رغبت نمی نمودند - لاجرم حضرت بادشاه دین پناه که
 همواره خواهان محبت خدا آگاهان می باشد و پیوسته در پی تقرب
 مقربان درگاه بوده باین تقویب مزید درجات قرب آن حضرت می جویدند
 بعد از معارفت کشمیر چنانچه در مقام خود سمت ایران پذیرفته مکرر بقعه
 متبرکه آن سر حلقه سلسله اهل الله را از فیض حضور پر نور بتازگی
 مہبط انوار برکت ساختند - و باوجود کمال وحشت و نفرت که از ملاقات
 خلق داشته از همه کس پهلوتی می کردند بشگفته پیشانی و کشاده
 زوی پیش آمده اذس تمام بحضور آن حضرت گرفتند - و بمجالست آن
 مهین جانشین خلفای راشدین راغب شده ترغیب توقف و اظهار

خواهش امتداد جاوس نمودند - آن روز غریب صحبتی رنگین در داده سعادت یافتگان حضور این انجمن پر نور اقتباس افوار و فیوضات بیقیاس نمودند - و حضرت بادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی بر آن متصور نباشد - چنانچه بارها اطوار محمودة و احوال ستوده ایشان را ستوده می فرمودند که از مشایخ متصوفه این کشور میان میرزا کامل تر بقم و از ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله که ملاقاتش در ایام بندشاهزادگی در برهانپور که موطن او بود در داده از همگنان بمبداء مربوط تر دیدم - بالجملة میان میرزا زیاده بر شصت سال در دارالسلطنت لاهور اقامت پذیر شده مدتی مرجع طالبان و موصل سالکان بودند - و بسال هزار و چهل و چار خلع خلعت عنصری نموده به صحبت قدسی پیکران عالم دیگر گزیدند - و مرقم مطهر ایشان در موضع غیث پور که نزدیک بعالم گنج لاهور یعنی خان بیاعان غلات واقع است مقرر گردید *

شیخ جلیل القدر شیخ بلاول قادری

عزت گزین زاویه عزلت و طالب وحدت در کثرت بوده با پاکیزه روزگاری کمال پرهیزگاری داشت و پارسی کامل پارسائی تمام جمع کرده بود - اگرچه ابواب طلب بالکلیه مسدود نموده بود اما راه قبول ندور و فتوح مفتوح داشت و مخارج همگی مداخلش ازعام نیازمندان و اطعام ارباب استحقاق می شد - و جمیع اوقات بل سر تا سر حرکات و سکذاتش مصارف خدمت فقرا و مساکین می گشت - بسیار شگفته چیدن و کشادن بر و نان ده و مهمان دوست و مذهب الاخلاق و خوش نقل و نیکو معاشرت بود - و سخنان بلند و نوادر ارجمند و نصایح و مواعظ

دل پسند را متذکر بوده در طی صحبت بمفاسبت مقام بر سبیل وعظ و تذکیر ایراد می نمود - و در واقع کلامش در دلها وقع تمام یافته خود در نظرها و قمر کلی داشت - بادشاه دین پناه مکرر به بقعه ایشان تشریف بردند و پرتو حضور پر نور بر خانقاه شیخ گسترده چنانچه سابقاً سمت گزارش پذیرفته - در شعبان سال هزار و چهل و شش هجری منوجه عالم باقی گشته دامن تعلق از صحبت مردم بر افشانداد *

مظهر تجلیات خفی و جلی مولانا صاحب علی

آن شارب وحیق تحقیق و پیمانه پیمای نبیند تجرید که از راه روح افزای فنا فی الله نشای بقا بالله یافته در عین سکر شوق معهود ذوق گشته و از تودمانی وجد و وجدان بعدالنامه خوانی ترانه دلکش انا هو من الهوی و من الهوی انا تر زبان آمده - آن ذاهب مذهب وحدت وجود بل صاحب مشرب توحید موجود از سر جوش خم بادک هوش ربانی معرفت و به جرعه مرد آزمای حقیقت نا غایتی بی خویش و سر خوش گشته که پی خویش را گم کرده آنگاه بدل کمال و ارستگی از قید دام دل بستگی هر دو کون بسته در وادی تعبّد از غایب غول را، اخلاص یعنی بیم دوزخ و امید بهشت بسته در جمیع موافق و امکان خود را وقف خدمت فقرا و مساکین کرده در انجراح مقصد و مرام عموم اصناف انام زیاده بر امکان مساعی جمیله مبدول میدارد - اصل آن جناب از اویماق چغنا است از نسل قوم معروف کوه بر و باغی اشتهار باقتساب بلاد سند آنست که صدر الدین مهرداد والد اخوند همراه جنات اشیانی همایون بادشاه بخرطه تته رفته بنابر صغر سن از متابعت خیل اقبال تخلف ورزیده در آن مقام توقف گزید - و بعد از اشراف بر سن تمیز تکلیف ناهل اختیار

نموده میلاد اخوند در آن بلاد اتفاق افتاده نشو و نما نیز در آن جا یافتند -
 بعد از تحصیل علوم دینی عبدالرحیم خان خانان هنگام فتح آن دیار نظر
 بحالت حالی و قالی آن صاحب فشاء عالی کرده تکلیف همراهی نمود -
 و ایشان نیز بدین معنی راضی شده در سن سی سالگی در برهانپور
 بزویۀ انزوا نشستند - و پس از چندی آهنگ طواف مقامات حجاز
 و یثرب نموده در بندر سورت ادراک فیض ملاقات پیر کامل و سالک
 و اعلی عارف خدا آگاه شیخ محمد فضل الله نموده شرف صحبت آن قدوة
 اصحاب عرفانرا از دست ندادند و خرقه رشد و ارشاد و اجازت اهدا و ارشاد
 گرفتند - و بعد از مراجعت سفر بروت اثر حج در برهانپور بیض حضور
 مجلس پرنور اشرف اندرختند - و حسب الامر عالی بالتزام ركب نصرت
 نصاب ارتکاب نموده از آن وقت همه جا بسعادت ملازمت فایز بوده در سال
 هزار (؟) * از جهان فانی رحلت نموده در جوار رحمت ایزدی جا گزیدند -
 و آن عارف کامل در عین غلبۀ نشانی ذوق گاهی اشتعال نائزۀ شوق را بر شعله
 فشانع لطف اشعار ابدار فرو نشانده انواع سخن از مثنوی و غزل و قصیده
 و رباعی که از زوی کمال مرتبه وجد و حال ناشی شده افشا می نماید
 و اغلب اوقات شاهد معانی عاشقانه و عارفانه که از شمایل آن نسایم قدس
 و نفحات انس تمام بمشام ارباب عرفان و وجدان میرسید در لباس نظم
 جلوه می دهند - درین مقام بایراد بیتی چند از آن جمله ادای بوم حق
 * رباعی *

بادی نوزد ز هیچ سوی کز من نبرد دلی بپوی
 چون آئینه خلوتیست مرا نا بسته لری بهیچ زوی

* محمد صالح سنین وفات آن بزرگان دین و اعلی کمال که بعد از سپری شدن
 ایام حیات عبد الحمید مؤلف بادشاه نامه جان بحق سپردند بصحت رقم نکرده
 چنانچه این نظم چند جا در تصنیفش یافته می شود *

مثنوی

غباری که بکفی درین پهن دشت	گریوه است در ره گه باز گشت
کلوخی دو بالای هم چیددا	برر خانمان گفته پیچیده
غمی چند بر گردن دل سوار	تو نامش کنی خانه روزگار
یکی صورتی ماه در آب دید	روان بر سرش دام ماهی تفید
چو از جنبش باد در هم شکست	بغوامی آمد کش آرد بدست
فسر و رفت ناگه بگام نهنگ	ترازوی ما را همین است سنگ

نظم

عشق را خانه ایست بر سر دار	فی درش بسته نه کسی را بار
سست بنیان چو گریه ماتم	تنگ میدان چو خنده بیمار
سالکانش چو چاه خانه نشین	ساکدانش چو ماه خانه گزار
کس از آن خانه ره نبرده بدر	وز درش نیز کس نرفته بدار
نه در آن می نه جام مستانش	بیخبر گشته از سر و دستار

رباعی

ای من تو تو من نه من تو گشته نه تو من
 ای من با تو بسان سلوی با من
 ای من بنو چون من ترازو همواره
 یک من چو کشی بکش بفاچار دو من

خواجه عظیم القدر عزیز الوجود خواجه

خاوند محمود

سلسله نسب عالی ایشان از جانب پدر بجناب ولایت مآب
 خواجه علاءالدین عطار می پیوندد . و از جانب والدہ سلطان الاولیا

برهان الاتقیا خواجه بهاء الملت و الحق والدین نقشبند قدس الله نفسه و طیب تربته منتهی میشود - و نسبت ارادت ایشان به خواجه علی الاطلاق خواجه اسحق خواجه ده بیدی که یگانه انفس و آفاق بودند می رسد و از ایشان ارشاد گرفته اجازت دارند - و آن سر حلقه اصحاب سلسل صاحب سلسله و خانقاه اند و همگی اهل ماوراء النهر تحریک سلسله ارادت و اخلاص نسبت بدیشان می نمایند - و در عهد حضرت عرش اشدائی از وطن بکابل آمدند و از آن جا بدین کشور اکبر رسیدند و فیض ملازمت اشرف در یافته اختیار توطن در خاک کشمیر نموده در آن بقعه خانقاهی عالی اساس بنیاد نمودند - و در سال هزار و (؟) هجری از دار مال رحلت نموده بغوردوس برین شتافتند *

حقایق آگاه ملا شاه

اصل آن جناب از بدخشان است و بارقه افروز عرفان از جبین مبین ایشان چون لوامع آفتاب از پیشانی صبح دوم رخشان بود - بحکم آنکه سالک طریق طریقت را از سلوک مسالک شریعت گزیر نیست و وصول بسر منزل حقیقت بدون عبور بر شرع شریعت تیسیر پذیر نه چه علم بی عمل دستخوش ابلیس و بازیچه شیطان است - لا جرم در حیات والدین طلب علوم مشغول گردیده بعد از کسب علوم رسمی و اخذ فنون عقلی و نقلی و اکتساب معالم فن توحید سالک مسالک طریقت شده پیوسته در پی مطلب اصلی می بود - چون در مدرسه بهیچ باب در نمی کشود و از هیچ راه فتوحی در نمودن بتحریک سابق نائید و تحریک قائد توفیق در سال هزار و بیست و سه راه هندوستان پیش گرفته بمجرد رسیدن لاهور خود را بمنزل شیخ الطایفه میان میر رسانیده بدریافت

ملازمت آن حضرت استسعاد یافت - و مدتی مدید آمد و شد می نمود و از ایشان رو نمی یافت بلکه ایشان راه نزد خود نمی دادند - و عاقبت که ثبات قدم و صدق طلب مومنی الیه بحسب ظاهر نیز سمت ظهور یافت مهربان شده از در ارشاد در آمدند و تلقین طریقه انیقه خویشی نمودند در اندک مدت بنهایت مرتبه سعادت رسانیدند - و از آن باز با اشاره آن حضرت مشر الیه بکشمیر رفته در آن جا اقامت نمودند - و تا فرجام روزگار تابستان در کشمیر و زمستان در لاهور بسر برده در سال هزار و هفتاد و دو سفر عالم بالا اختیار نمود - اغلب اوقات از آن عرفان مآب اشعار آبدار سرزده ابداع انواع معانی و انشای اقسام سخن از مثنوی و قصیده و غزل و رباعی می نمود - درین مقام بایراد بیستی چند از آن اکتفا می نماید -

* ابیات *

آن ابروی کجش را تیغ خمیده گفتم
ز آن تیغ اشاره کرد بالای دیده گفتم
چشم و ابروش چو باهم تا پیوست
در میان شرح اشارتی هست

رباعی

از بستگی خویش اگر وا گردی بر دار رسن خویش مهیا گردی
وا گرد بگرد خویش مانفد حباب تا وا گردی خویش ز دریا گردی

ایضاً

از شش جهنم رو نمودی آخر از هر طرفی دلم و بودی آخر
بیرون و درون جلوه گری می دیدم بر تحقیق آمده تر بودی آخر

رباعی

رفتیم بهر جا که ده و بستن است خفتیم بهر جا که گل و بستن است

چون طفل رضیع رو بخورش آوردیم دیدیم که شیر در همین پستان است

رباعی

ای بند بیای و قفل بر دل هوشدار وی درخته چشم پایی در گل هوشدار
عزم سفر مغرب و رو به مشرق ای راهرو پشت بمغزل هوشدار

پاکیوۃ دین زبدهٔ اهل یقین میر حسام الدین

اصل گوهر اصیلش در معدن بدخشان است و مولد و منشاش
خاک پاک هندوستان جذت نشان - پدرش قاضی نظام در عهد اکبر بادشاه
بدرجهٔ امامت ترقی نموده بخطاب قاضی خانی کامل نصاب کامرانی
گشته ثانی الحال بنابر ترددات شایسته و مجاهدات و غزوات که باعدای
دین و دولت بجا آورده غازی خان خطاب یافته در یافت نهایت مرتبهٔ تمنا
نموده بود - میر حسام الدین در آغاز عمر در زمرهٔ ارباب مناصب والا داخل
بوده در عین عنفوان جوانی قطع علائق و عوایق ماسوا نموده ترک
هوا و هوس و ساز و برگ و نوای مقام انزوا اختیار کرده سلوک طریقت
بروش اهل شریعت پیش گرفت - صرفی متشرع متوزع بود چنانچه
اکثر اوقات در عبادت و تلاوت قرآن مجید گزارانیده هر ماه پانزده ختم کلام
می نمود - و در اکتساب علوم رسمی بی بهره نبوده در سلک عالمان عالم
انتظام داشت - و نسبت ارادت بقدرهٔ اهل سعادت خواجه باقی
سمرقندی الاصل کابلی المولد که در انجام کار و فرجام روزگار مجاور
دار الملک دهلی بود درست کرده ازیشان تلقین روش سلوک و طریق ذکر
خفی و اجازت ارشاد سالکان و اهدای طالبان داشت - در سال
هزار (؟) رحلت نمود *

صاحب باطن صافی و ظاهر طاهر شیخ ناظر

اگرچه از علوم رسمی و فنون صوری کم بهره است و لیکن در اقامت مراسم فرایض و سنن شریعت چنانچه شرط عبودیت است تعبد و تطوع بجا می آورد - و با کمال تعبد و تشریح در تأدب باآداب طریقت نهایت مبالغه داشت - و نسبت ارادت بخدا سادات نسب ولایت حسب سید احمد بن سید رفیع الدین بن سید جعفر شیرازی الاصل که در گجرات توطن گزین بودند و بمقنهای مہاراج کمال رسیده نهایت ربط بمبداء داشتند میرساند -

اگرچه در اجازت نامه که از مرشد خویش یافته بود اسمش سید ناصر بن سید حاجی مسطور است و لیکن بنابر آنکه از جانب آن سید والا جناب در موارد مخاطب بشیخ ناظر مدعو بود الحال نظر به تسمیه مرشد خویشتن را به همین اسم اشتهار داده - بالجمله ولادتش در مدینه طیبه سمت وقوع پذیرفته و نشو و نما نیز در آن خطه برکت انتها یافته - در مبادی روزگار سلوک چندنی بگام مشقت و ریاضت مساحت بادیه سیاحت نموده و طول و عرض وادی این بوادی را بپای مسکنت و فامرادی پیموده بعد از وصول بمقنهای مرتبه سلوک در ایام سعادت فرجام بادشاهزادگی بخدومت بندگان اعلیٰ حضرت استسعاد یافته از آن عهد باز علی الدوام التزام ملازمت لازم البرکت می نماید و در سفر و حضر و خلوت و انجمن روز و شب بدریافت حضور پر نور فایز است - و در سر تا سر سال زمستان و تابستان لباسش جبه جامه ایست پر پنبه و بر روی آن خرقه پشمین نیز می پوشید و باینگونه پوششی یک لمحه بی سلاح نمی باشد چنانچه شمشیر و جمدهر و ترکش پر تیر بر کمر بسته و سپر حمایل کرده و فیروزه در دست گرفته پیوسته بر در خوابگاه مقدس در عین بیداری و خبنداری بشرف حضور اختصاص دارد و این ادعا می نماید که من من جانب الله پیاسداری ظل ظلیل

حضرت بلری مامورم - و باوجود آنکه کمال وسعت در دستگامه معاش دارد چنانچه از سرکار خاصه شریفه روزیانه گران مزد بنام او مقرر است گاه گاه پشتواره هیزم و گاه از جنگل بشهر آورده می فرودشد و ازین ممر حلال وجه قوت خاصه خود آماده می سازد و بانواع نباتات صحرا اغذا می نماید - و از آن صوفی صافی منشا امری چند از قبیل خوارق عادات سر بر می زند که همگی در بادی رای و ظاهر نظر بغایت مستبعد و جای ایستادگی خرد است و معینا برخی از کوتاه نظران ناص اندیشه بدایع اعمال آن سالک عرفان پیشه را بر مغایرین و شعبده حمل می نمایند - و گروهی آن صاحب کیمیای سعادت را که سیمای کرامت دارد بنظر سیمیا دیده از عالم اخذ عیون می گیرند - غافل از آنکه اعمال سیمیائی حقیقت نفس الامری ندارد بلکه همین نمودیست بی بود که فی الحال متغیر و متبدل می شود و آنچه از شیخ صادر میشود کمال ثبات و بقا دارد - چنانچه مکرر سفکریزه و سفال و امثال اینها از دست مردم فهمیده گرفته زویده نموده و مدتها بر آن گزشته و انقلاب بصورت فرعی آن راه نیافته - و این معنی از زبان صدق بیان خدیو درزگار سامعه افروز آمده که بسیار مشاهده گشته که شیخ قطره آبی بدست سعادت یافتگان انجمن حضور پر نور چکانیده و در دست ایشان مروزید آبدار شده - و از گلوله موم و گل در شهور ساختن و کلوخ رانبات و نمک نموده و سینم را ماهی کرده - وقتی در حضور اشرف از استماع سرود قوالان شیخ خوش گشته بوجد و سماع در آمد و در عین حال جام آبی طلبیده قدری آشامید و باقی را بحاضران داده همگنان از آن آب طعم شربت شهد ناب در یافتند - و مکرر اتفاق افتاده که در اثنا سماع شیخ که آثار کمال وجد و حال از آن ظهور می یافت

حضار مجلس از هیبت آن حال بی اختیار بر می خواستند چنانچه
 مافیز از جا در می آمدیم - روزی شاهزاده محمد داریا شکوه و قاضی
 محمد اسلم باتفاق کلمه معروض داشتند که در حضور ما شیخ رومالی
 را کبوتر و برگ کاهی را گرم ساخته - در سال هزار و پنجاه و هشت
 هجری در خطه کابل ازین دار فنا پذیر رحلت بجهان باقی نموده
 نعشش باکبر آباد رسیده بر کفار جون جناب عمارت بهوج مدفون
 گردید *

عارف عرفان نصیب شیخ حبیب معروف بواجه

آزاده‌وشی است ریاضت‌گیش و عزلت‌کوشی است وحدت‌اندیش -
 در دار الخلافه اکبر آباد فروکش گشته و ابواب طلب مانند در خواهش
 جاه دنیا ز ته دل بالکل بر آورده مراتب صفائی قلب و کشف باطن
 بجای رسانیده که بذکر اعلام الهام اکثر از حالات مستقبل خبر می
 دهد - از جمله قبل از استیلائی اولیای دولت ابد منتها بر قلعه قندهار
 صدر الصدور موسوی خان را خبر داده بود که در فلان تاریخ این معنی
 از حیث قوه بفعل می آید - و در فلان وقت افواج روم بر لشکر قزلباش
 غالب آمده به تغلب بر بغداد و مضامین آن مستولی می گردد - و
 صدر الصدور مذکور حقیقت مسموع را از زبان صدق بیان بمسامع علیه
 رسانیده هر دو مقدمه بشهادت تقریر خدیو کشور کشای آفاق گیر حلیه
 پذیر زیور وقوع گردیده چنانچه بر سبیل تفصیل بجای خود ابراد
 پذیرفته - در مرتبه در خلوت سراسر برکت ملازمت خدیو زمان دریافته -
 رحلت آن جناب در سال هزار (؟) هجری واقع شد *

عمده نزدیکان حضرت باری ملا خواجه بهاری

آن سرحلقه سلسله الذهب احرار و دره العقد ابرار اخیار از خاک پاک بهار است - در عنقوان سن شباب بعد از اکتساب فزون رسمی و علوم صوری از وطن خویش بدار الملک پنجاب آمده رحل اقامت انداخت - و آنجا بملازمت مرشد کامل مکمل میان میر مذکور استسعاد پذیرفته از آن والا جناب ارشاد یافت - و سلوک مسلک طریقت بطریقه ایشان فرا پیش گرفته در خدمت آن مقتدای اهل سلوک بوصول مجاهدت و ارتیاض اشتغال نموده در کمتر فرصتی فتوحات و فیوضات بی شمار یافته بمقامات عالیه و درجات متعالیه رسید - او نیز بر طریقه پیر خویش رفته از جوانی باز شیوه پائسائی پیش گرفته قطعاً فتوح و ندور را به پایه قبول راه وصول نمی داد - و در دارالسلطنت لاهور ادراک فیض ملازمت بادشاه بادشاهان خدیو خدا آگاهان نموده اوضاع و اطوارش پسندیده آن برگزیده حضرت پروردگار افتاد - و در سال هزار (؟) رحلت نموده نزدیک روضه میان میر مدنون گشت *

عارف معنوی و صوری شیخ صادق برهانپوری

آن سالک پا بر جای این راه و ثابت قدم مجاورت آن والا درگاه کمال وارستگی و عدم دل بستگی بعلائق گیتی داشته صاحب کشف و صفای باطن بود - چنانچه در ایام خیر فرجام بادشاهزادگی بندگان حضرت خلافت مکن بوساطت مقربان حضرت پیغام داده بود که عنقریب

افسر سروری از تارک مبارک فروغ گیرد و اورنگ خلافت از قدم برکت توام سعادت پذیر گشته قوایم آن چون قواعد دولت ابد مقرون تا قیام قیامت بعدل و داد آن حضرت و اولاد امجاد قرین استقامت خواهد بود - و در اندک مدت قول آن منجبر صادق بوقوع پیوسته امید که مقدمه ثانیه نیز حلیه ظهور پذیرد *

صوفی پاک منش صافی ضمیر مصطبه نشین ملامت کده خلایق میان

شیخ پیر

در سلک زمرد اصحاب ذوق و حال و حلقه ارباب وجد و سماع انتظام داشت - و در باب استماع زود و سرود بغایت راضی بوده پیوسته ازین معنی وقت خویش را در هر صورت خوش می داشت - و خود نیز تصانیف صوفیانه که در عرف این طبقه بذکر معروف است تألیف می نمود - و همیشه از داعیان دولت بندگان حضرت بوده در بعضی از اسفار که هنگام بادشاهزادگی روی داد ملازم مویک اقبال و ملتزم رباب نصرت نصاب شده بود - آن حضرت بمقتضای ربطی که باین طبقه والا دارند اکثر اوقات با شیخ در مقام آعزاز و احترام بوده تفقد احوال شریف آن جناب به تکلیف نقد و جنس می فرمودند و بگوناگون مهربانی خاص اختصاص داده درین صورت ادای وام اخلاص او می نمودند - در سال هزار (؟) مسافر عالم بقا گشته در قصبه میرتمه منزوی نهانخانه خاک گردید *

ثابت قدم صراط المستقیم وحدت و توحید سر دفتر ارباب توکل و تجرید

شیخ عبدالرشید

که ذات جامع الکمالات او سرمایه برکت لیل و نهار است و دلش
مانند مطلع خورشید مظهر فیض حضرت نور الانوار - از خاک صفا پیرای
چون پور پذیرای سرشت گردیده بصفای باطن و آراستگی ظاهر و پاک
سرشت و ذکای طبیعت موصوف است و به نهایت تقدس ذات و برکت
دم و یمن قدم معروف - بی قیل و قال از گفتارش بوی حال می آید و از
استماع کلامش که همه موحدان و عارفان است دل را فیض خلص حاصل
می گردد - آن شهسوار میدان حقیقت از صحبت خلائق مجتنب
است و از دید و وادید مردم بغایت محترز - بی نیازی را سرمایه همت
انگاشته و از بی تعینی تعینات را در نوشته اهلاً پذیرای فتوح نمی پردازد
و مطلقاً باهل دول آمیزش نمی کند - وقتی که تبار خدا آگاهان بادشاه
بادشاهان حضرت صاحبقران ثانی خواهش ملاقات آن وحدت گزین خلوت
درست نموده بمبالغه منشور طلب مصحوب یکی از بندگان آداب دان
فرستادند چون آن سحر خیز پرهیزگار که در مقام نفی ماسوی قدمی
ثابت داشت تن بقبول این معنی نداده پهلو از پذیرائی حکم معلی
تهی کرد - مجمل اگر بشرح عوارف و فضایل و بیان مشارب و انراق آن
حضرت پرداخته آید تصنیفی جداگانه می باید لاجرم اکتفا بهمین دو
کلمه نمود *

آراسته مزایای فضل و ادب مظهر سعادات ازل و ابد میر سید محمد

مورد عنایات سرمدی و مظهر اخلاق محمدیست - مدام از نشاء سرشار
فیض کیفیت معنی حاصل می نماید و پیوسته از نفعات شمایم انس
بوی مدعا یافته از کیمیای سعادت تعلیم مس قلب مسترشدانرا زر می
گرداند - و از آمیزش ارباب صفا و مطالعه کتب صوفیه بغایت محظوظ بوده
همه وقت مانند سخن به اهل معنی صحبت می دارد - و در آغاز حال
در قنوج که وطن ظاهر آن عالی منزلت است مفزوی بوده به تعلیم
فیض سگالان صوری و معنوی می پرداخت و در زاویه فقر به کمال توکل
و تسلیم اوقات شریف بسر برده اصلاً به تکلیف ارباب دول قدم بیرون نمی
گذاشت - مگر در اواخر عهد بندگان اعلی حضرت فردرس منزلت
بتکلیف آن حضرت متوجه حضور پرنور گشته از ابتدای سال سی و دوم
جلوس تا دم رحلت آن حضرت بفردوس برین همه وقت در مجلس والا
حاضر بوده به بیان معانی آیات قرآن مجید و احادیث سرور انبیا صل الله
علیه و سلم حاضرانرا مستفید می ساخت - و الیوم در خدمت فیض
مورثت حضرت خلافت مرتبت محمد اورنگ زیب بادشاه عالمگیر
مذکور اعیان علوم و کیمیای سعادت درمیان دارد *

عارف کامل حقایق آگاه بیدار دل

معنی پناه شیخ عنایت الله

اصل طینت فرشته سرشتش که همانا از گوهر آب و خاک است
چون جوهر فیض از ارض مقدس لاهور است و مولد مبارکش بلد

دار السروز برهانپور - در آغاز امر و عفووان عمر در زمره ارباب مناصب داخل
 بوده عاقبت چون در زمی اهل دنیا بودن مرضی خاطر عاشرش نیامد بلکه
 رهنمائی فضل عالم بالا بوادعی ترک و تجرید هادی گشته سالک طریق
 نسبت به مبادی عالیه و ملاء اعلیٰ گردانید - اگرچه چندی بکسب
 ابواب علوم ظاهری پرداخته طرفی از علوم اندوخت و مطالب ضروری و
 معالم دینی از بعضی بزرگان دین اخذ کرده اکتساب معالم فن توحید نمود
 اما چون گنجی که در خرابه خرابات خانه عشق مخزون و مدفون است از
 گنج کاری معموره نقل پیدا نشود و آنچه در خانقاه نهاده اند در مدرسه بدست
 نیاید چه پیدا است که تشنه را سراب سیراب نسازد و گلاب از گل کاغذی
 بر نیاید لاجرم بی اختیار از مدرسه رو به خانقاه آورده بخدمت خادمان
 حضرت سلطان الاولیا خواجه خواجههای بزرگوار خواجه قطب الدین بختیار
 کاکي پیوست و باسئمداد روح پر فتوح و توجه ارشاد آن حضرت والا رتبت
 باوجود کثرت اسباب تعلق قوی پیوند از علاقه زن و فرزند و ما يتعلق بهما
 قطع علائق نه دلی نموده و کوه کوه موانع و عوائق را برابر برگ کاهی سنگ
 راهی نساخته با تمکین سلطنت فقر مسند نشین تخته پوست گردید -
 و در زاریه ویرانه مسکنت چون گنج مخفی بکنج اختفا جا گرفته و در
 خلوت بر روی دوست و دشمن و آمد و شد آشنا و بیگانه بسته چشم در بچه
 مبدای فیض کشاد - و از بیدار دلی شبها سر بخواب فرو نیارنده شمع کردار
 از روشنی فطرت شب زنده می داشت - و مرآت الصغای دل صفوت
 منزل را بمضقل مکاشفات روحانی و مجاهدات نفسانی جلا داده و دیده
 مراقبه بر راه ورود واردات غیبی و شهود مشاهدات قلبی نهاده از شام تا
 صبح بنماز و از صبح تا شام بتلاوت قرآن مجید و دیگر اذکار قیام می نماید -
 نفع چنانچه با صدق ماسوا از سیمای فرخنده لقايش چهره نما است

و معنی ترک دنیا از صورت سراپا انوارش پیدا - مجمل آن مجمع کمالات
 انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی این بنده بود و در
 سخن سرائی و معنی پیرائی ید بیضا می نمود از عهد طفولیت تا
 الیوم توجه والا بتربیت این ذرّه بی مقدار مصروف داشته همه وقت
 چهره شاهد کلام را بغازه اصلاح می آراست و صورت معنی از آینه
 سختم باحسن وجه نمودار می ساخت - بحسب نصیب و تقدیر پیش
 از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسیده از پرتو نظر فیض اثرش
 عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید روز پنجشنبه نوزدهم جمادی
 الاول سال هزار و هشتاد و در که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود در
 سن شصت و پنج سال قمری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد برین
 گشت - و برین سوخته آتش غم زندگانی وبال ساخته هزاران نشتر جفا
 در دل سوگوار شکست - کاش بقیه حیات این ضعیف بر عمر آن والا جناب
 افزوده قضیه ناگزیر من در حضور او می نمود تا بدین مرتبه دل سوگوار
 و دیده اشکبار نمی گشت - اکنون رنگین مجلس نکته دانی که رشک
 بهارستان فردوس جاردانی بود بنهجی پامال خزان اندوه و پریشانی گشته
 و ازین حسرت خار تا به گل این بوستان بلکه سرتا سر خشک و تر این
 نزهستان بنوعی باآتش بلا سوخته که اگر هزار بار باد بهشت بوزش در آید
 غنچه از بس گرفتگی لب به تبسم نمی کشاید و اگر جهان جهان بهاران
 بر چمن دنیا نازل نماید گل از لباس غنچه بر نمی آید - درینفاسپهر
 سیاه دل عوض کدام شادی این کوه اندوه بر دام نهاده و در بدل کدام
 انبساط این لشکر الم بتاراج جمعیت این تن فائق فرستاده - * نظم *

پلی تا سر همه چون سلسله آیم برفغان

چون بیاد آیدم آن سلسله جنبل سخن

از سر نود چو بر حال سخن گریه کنم
خون شود گوهر معنی همه در کان سخن
تیره شد مشرق خورشید معانی افسوس
محو شد مطلع برجسته دیوان سخن
بود باریک ره فکر کفسون شد تاریک
رفت برباد فنا شمع شبستان سخن

آن آماده نزل مغفرت را که همه جهت منظور نظر قبول الهی بود
متصل مزار فیض آثار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدنیا و الدین
در خانقاه بنا کرده خود بلطف ایزدی و مرحمت سرمدی سپردند - امید
که پیوسته از سحاب رحمت بی حساب الهی بافسی ثابت کامیاب بوده تا
روز جزا بهره ور و فیض بر از ریاض رضوان باد بعونمت الذبی و آله الامجاد *

ذکر علما و فضلا و سخنوران خرد پرور از
ارباب نظم و نثر و اهل خط که فیض
عهد سعادت مهد آن حضرت دریافته
از عنایات خاص بهره‌ور گشته اند

طبقه علما

حبر محقق تحریر مدقق سرآمد دانشوران
واجب التعظیم مولانا عبد الحکیم

منشاء و مولدش تصبه سیالکوت از مضامین دارالسلطنت لاهور